

## بحران عمیق‌تر از آن است که رژیم بتواند جان سالم بدر برد

در حالی که جمهوری اسلامی با یکی از عمیق‌ترین بحران‌های سه دهه موجودیت خود روبه‌روست، در اواخر نیمه اول مرداد ماه، مراسم برگمار موسوم به تنفیذ و ایضا تحلیف یکی از بی‌اعتبارترین روسای جمهور خود را برگزار نمود.

معمولا وقتی که طبقه حاکم در یک کشور با نارضایتی عمومی مردم از وضع موجود و بحران‌های سیاسی حاد روبه‌رو می‌گردد، تا جایی که هنوز چشم‌اندازی برای بقای خود دارد، تلاش می‌کند با جابه‌جایی مهره‌های سیاسی و کنار نهادن عناصری که در میان مردم منفورند، از درجه نارضایتی و اعتراض مردم بکاهد و با توهم پراکنی و ایجاد شکاف در میان مخالفین و جنبش، اوضاع را تحت کنترل درآورد. بالعکس هنگامی زمام امور را به دست مرجع‌ترین، منفورترین و خشن‌ترین عناصر و ارگان‌های خود می‌سپارد که باین‌بست غیرقابل عبور روبرو می‌گردد و راه پس و پیش بر او بسته شده باشد.

جمهوری اسلامی در چنین وضعیتی قرار دارد. لذا مفهوم است که چرا به رغم اعتراضات و مبارزات گسترده‌ی علنی و تعرضی مردم علیه نظم موجود در طول یک ماه و نیم گذشته، رژیم حاکم بر ایران، راه دیگری در پیش ندارد، جز این که برای حفظ نظم موجود، خود را پیش از پیش به سر نیزه نیروهای مسلح متکی سازد و رئیس جمهور گوش به فرمان دیکتاتور مطلق‌العنان‌اش نیز، احمدی‌نژاد باشد.

خامنه‌ای که خود اینک به یکی از منفورترین و بی‌اعتبارترین سران رژیم تبدیل شده است، در حکم انتصاب احمدی‌نژاد، پس از تعریف و تمجیدهایی که از وی به عمل آورد نوشت: اینجانب "این مرد شجاع و سخت‌کوش و هوشمند را به ریاست جمهوری ایران منصوب می‌کنم." توده‌های مردم ایران، البته پیشاپیش با مبارزات و

در صفحه ۲

در آستانه‌ی  
بیست و یکمین سال‌گرد  
کشتار تابستان ۶۷  
خانواده‌های  
جان باختگان  
دهه‌ی ۶۰  
تنها نخواهند ماند

۴

## تشدید تضاد در بالا و تسریع فروپاشی نظام

کشمکش و اختلاف میان جناحها و باند‌های حکومتی، با موجودیت این حکومت همزاد و در طول تمام سه دهه‌ای که از عمر آن می‌گذرد، با آن عجین بوده است. مشخصه اصلی درگیری‌های کنونی و تفاوتش با آنچه که در گذشته وجود داشته است این است که، این بار، یک جناح، یعنی جناح مسلط حکومتی به رهبری خامنه‌ای، تصمیم به تصفیه کامل جناح دیگر و حذف قطعی آن از مدار حکومتی گرفته است. این جناح برای یکسره کردن تکلیف رقیبای خود و ایجاد آرامش در بالا و یکدست کردن حکومت اسلامی، از قبل تدارک دیده است و در همین فاصله کوتاه بعد از انتخابات، مراحل مقدماتی تصمیم خود را نیز به مرحله اجرا گذاشته است.

جناح دیگر، مرکب از دسته‌ها و باند‌های گوناگون موسوم به اصلاح طلب، که پای مرگ و زندگی‌اش در میان است، پشت سر اکبر هاشمی

در صفحه ۳

## دادگاه نمایشی "اصلاح طلبان" حکومتی

و

## اهداف جمهوری اسلامی

روز شنبه دهم مرداد ۱۳۸۸، نخستین جلسه دادگاه نمایشی تعدادی از رهبران "اصلاح طلب" حکومتی و بخشی از دستگیر شدگان اعتراضات توده‌های مردم در دو ماهه اخیر برگزار شد. دومین جلسه این دادگاه نیز در روز ۱۷ مرداد ماه برگزار گردید. در دومین جلسه دادگاه و نمایش تلویزیونی رژیم حاکم بر ایران، علاوه بر حضور تعداد دیگری از رهبران "اصلاح طلب" حکومتی و بازداشت شدگان اعتراضات اخیر، یک شهروند فرانسه، دو کارمند ایرانی سفارت خانه‌های فرانسه و انگلستان نیز به عنوان متهم حضور داشتند.

برگزاری این به اصطلاح دادگاه‌ها، خصوصا دادگاه اول، آنهم دو روز قبل از مراسم تنفیذ احمدی‌نژاد، نشان داد که خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و جناح مسلط جمهوری اسلامی، به لحاظ سیاسی تا چه حد مفلوک شده‌اند که این چنین خود را نیازمند برپائی اینگونه نمایشات مسخره می‌بینند.

مسئله هدف غائی خامنه‌ای، وزارت اطلاعات و دولت احمدی‌نژاد، از برپائی اینگونه دادگاه‌های نمایشی، حذف کامل جناح موسوم به اصلاح طلب رژیم و حامیان آنها از قلمرو قدرت حاکمیت جمهوری اسلامی است. اما به رغم این هدف نهائی، که استراتژی بلند مدت جناح مسلط جمهوری اسلامی است، طبیعتا می‌بایست به اهداف فوری و کوتاه مدت جمهوری اسلامی از برپائی این گونه دادگاه‌های فرمایشی اشاره نمود.

اولین هدف از برگزاری این نمایش‌ها، بهره‌برداری سیاسی جناح مسلط جمهوری اسلامی، در مراسم روز تنفیذ و شروع کار دوره دوم ریاست جمهوری انتصابی احمدی‌نژاد است.

هدف دوم، تحت الشعاع قرار دادن کشتار، جنایات و وحشیگری‌های بی‌شماری است که در جریان مبارزات

در صفحه ۸

هدف کودتای نظامیان هندوراس چه بود؟

خلاصه‌ای از اطلاعاتی‌های سازمان

۷

## بحران عمیق‌تر از آن است که رژیم بتواند جان سالم بدر برد

اعتراضات علنی، پاسخ قاطع خود را به ادعاهای خامنه‌ای در مورد انتخابات و تعریف و تمجیدهای مضمّن کننده وی از احمدی نژاد داده‌اند. این نکته هم که در دولت مذهبی جمهوری اسلامی همه مقامات انتصابی یک دیکتاتور مطلق‌العنان قرون وسطایی‌اند و اوست که حتا رئیس جمهور ظاهراً انتخابی را منصوب و معزول می‌کند، پدیده‌ای جدید نیست. آنچه که جدید است و اوج رسوایی و پوسیدگی جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد، در این است که میلیون‌ها تن از مردم معترض به خیابان‌ها ریخته، شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه‌ای را سر می‌دهند و این شعار به یک شعار عمومی توده‌ای تبدیل شده است، اما درست در یک چنین شرایطی است که این دیکتاتور مرتجع، حکم تنفیذ صادر می‌کند و رئیس جمهور، منصوب می‌نماید. وضعیت خامنه‌ای و احمدی نژاد، امروزه همان است که سال‌ها پیش، شاه و نخست‌وزیرانش با آن روبه‌رو بودند. در حالی که توده‌های مردم ایران، خواهان سرنگونی شاه و رژیم سلطنتی بودند، محمد رضا شاه با سماجت، به عنوان یک دیکتاتور در برابر خواست مردم می‌ایستاد و به غزل و نصب نخست‌وزیران می‌پرداخت. در آن سال‌ها مردم برای تحقیر شاه، شعار می‌دادند که "ما می‌گیم خر نمی‌خوایم، پالون خر عوض می‌شه، ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم، نخست وزیر عوض می‌شه".

امروز همین شعار وصف‌الحال خامنه‌ای و رئیس جمهور اوست. توده‌های مردم در راهپیمایی‌ها، تظاهرات میلیونی و صدها هزار نفره، فریاد می‌زنند. ما جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم، ولی فقیه نمی‌خواهیم، خامنه‌ای نمی‌خواهیم، اما خامنه‌ای انکار که هیچ اتفاقی نیافتاده، به غزل و نصب ادامه می‌دهد، حکم تنفیذ صادر می‌نماید و رئیس جمهور منصوب می‌کند.

وقتی که موضع مردم در مورد خامنه‌ای و رژیم‌اش، این چنین صریح و روشن، از طریق مبارزات و اعتراضات علنی در خیابان‌ها اعلام شده است، تکلیف رئیس جمهور انتصابی وی، همچون نخست‌وزیران اواخر دوران رژیم شاه روشن است. او چه می‌خواهد و چه می‌تواند در خدمت دیکتاتور، برای حفظ نظم ارتجاعی موجود، بکند، در شرایطی که اکثریت بسیار بزرگ توده‌های مردم ایران، نه فقط مخالف رژیم‌اند، بلکه میلیون‌ها تن از این مردم، هم‌اکنون به رودروئی مستقیم و علنی برخاسته‌اند. معضل رژیم و رئیس قدرت اجرایی آن، از این پس بسی فراتر از آن چیزی خواهد بود که تاکنون با آن روبه‌رو بوده است.

سران و مقامات جمهوری اسلامی ظاهراً بر این پندارند که این بار نیز با زور سر نیزه و کشتار و به بند کشیدن گروهی از مردم، از مخمصه بحران نجات یافته‌اند. اما این یک توهم و خیال بیش نیست. بحران عمیق‌تر از آن است که رژیم بتواند از عواقب آن رها شود. آنچه که تاکنون رخ داده، تنها پیش درآمدی بر صحنه‌ی نبرد‌های بزرگی است که هنوز در پیش می‌باشد. آنچه که اکنون به پایان رسیده است، موج نخست جنبش توده‌ای است که نمی‌توانست در این مرحله خطری جدی و تعیین کننده برای رژیم داشته باشد. چرا که هنوز دامنه جنبش بسیار محدود بود و توده‌های زحمتکش، به ویژه طبقه کارگر را در بر نمی‌گرفت. اشکال

مبارزاتی نیز انعکاسی از همین واقعیت بود. لذا راهپیمایی و تظاهرات نتوانست به سطح یک اعتصاب عمومی و سراسری سیاسی ارتقا یابد، چرا که برپائی آن تنها از عهده طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش تعدادی از موسسات دولتی و غیر دولتی برمی‌آید. نیروی فعال و حاضر در این مرحله عمدتاً جوانان و زنانی بودند بدون سازمانیافتگی، رهبری و هدف سیاسی واحد و روشن. جناح رقیب خامنه‌ای در اتحاد با تقریباً تمام گروه‌های سیاسی نیمه‌قانونی و غیرقانونی بورژوازی، و نیز حمایت سیاسی و تبلیغاتی قدرت‌های جهانی تلاش نمود که از این ضعف‌های مرحله‌ای جنبش، در خدمت مقاصد سیاسی خود بهره‌برداری کند. اما از آنجایی که فاقد هرگونه رسالتی برای پاسخ‌گویی به نیازهای جنبش و مطالبات توده مردم بود لاجرم، نمی‌توانست هدف روشن و استراتژی و تاکتیک‌های معینی برای کسب رهبری بر جنبشی ارائه دهد که از همان آغاز بسی فراتر از آن چیزی در حرکت بود که آن‌ها در مخیله خود داشتند. اینان آن قدر بی‌وظیفه بودند که حتا جرات فراخوان برپائی به یک اعتراض توده‌ای را نداشتند. اگر هم در یکی از این اعتراضات که ابتکار برگزاری آن در دست خود مردم بود، حضور می‌یافتند، از سر ناگزیری و برای مهار آن بود. موسوی، خود در یکی از مصاحبه‌های‌اش گفت که ما نه در رهبری و در پیشاپیش جنبش، بلکه به دنبال آن کشیده شدیم. این جنبش، هیچ تعلق و وابستگی به آنچه که به نام موج سبز معروف شد، نداشت و ندارد. موج سبز میرحسین موسوی و تمام جریان‌های بورژوازی، دامنه‌اش از شمال شهر تهران و شعار الله اکبر فراتر نمی‌رفت. بیشترین تعداد هواداران آن، نه در داخل ایران، بلکه در خارج از کشور، در میان هم طبقه‌ای‌های موسوی از نمونه هواداران جناح موسوم به اصلاح طلب، سلطنت طلب، جمهوری خواه، مجاهدین خلق، و غیره بود. این‌ها بودند که به بهانه حمایت از مبارزات مردم ایران در داخل، از موسوی حمایت کردند و مبلغ موج سبز شدند. اما این به اصطلاح موج، بیش از آن بی‌هدف و بی‌ریشه بود که بتواند دوام آورد. آخرین تیر خلاص را هم خود موسوی به سوی آن شلیک نمود، وقتی که وی در قبال شعار مرگ بر جمهوری اسلامی در تظاهرات توده‌ای مردم، واکنش نشان داد و اعلام کرد که شعار موج سبز، جمهوری اسلامی‌ست، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر. موسوی با این موضع‌گیری فاتحه موج سبز را خواند. چرا که جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه بیشتر هم اکنون حی و حاضر در ایران موجود است. لذا نیازی به موجی ندارد که طرفدارش باشد. حتا رسواترین جریان‌های اپوزیسیون بورژوازی رژیم و یا آنک افراد ناآگاه نیز اکنون دیگر جرات نمی‌کنند که خود را طرفدار جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه بیشتر، معرفی نمایند.

جنبش توده‌های مردم ایران، اما به کلی متمایز و مجزا از آن چیزی است که بر آن نام موج سبز نهادند. این جنبش به‌رغم تمام ضعف‌هایش در این مرحله، از همان آغاز، جنبشی رادیکال علیه کلیت رژیم بود. از همان آغاز با شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه‌ای وارد عرصه رودروئی با رژیم شد. اوج شعار این مرحله، مرگ بر جمهوری اسلامی و شعار البته مغشوش

"جمهوری ایرانی" بود. این شعارها به وضوح رادیکالیسم این جنبش و تعارض آشکارش را با تمام موجودیت رژیم نشان می‌دهد. حتا شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه‌ای، برای توده مردمی که به مبارزه مستقیم و رودرو با رژیم روی آورده‌اند، معنای دیگری جز سرنگونی جمهوری اسلامی نداشته و ندارد. راست است که شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی، فقط بیان‌گر نفی است و هنوز صحتی از بدیل اثباتی آن در میان نیست. اما تا همین جا نیز، رادیکالیسم و پیشرفت جنبش حقیقتاً حیرت‌آور است. راهی که توده‌های مردم ایران در انقلاب ۵۷، دو سال طی کردند، تا به شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر شاه رسیدند، این جنبش در طول یک هفته به آن دست یافت. همین واقعیت را روی آوری به راهپیمایی‌ها و تظاهرات توده‌ای از همان آغاز نشان داد و از آن حیرت‌آورتر این که یک هفته پس از آغاز این جنبش، توده مردم به مراکز سرکوب نظامی رژیم یورش بردند و با دست خالی تعدادی از این مراکز را به آتش کشیدند. فداکاری و قهرمانی مردم، به ویژه جوانان زن و مرد در رو در روئی با ارگان‌های سرکوب رژیم در همین مدت کوتاه اعجاب‌انگیز بوده است. نمونه این فداکاری و قهرمانی مردم را در مبارزه، تنها در روزهای منتهی به قیام مسلحانه علیه رژیم شاه شاهد بودیم. توده‌های مردمی که از ستم و سرکوب جمهوری اسلامی جانشان به لب رسیده است، با دست خالی به مقابل‌ها و شکنجه‌های مزدوران ایستادند و مسلح رژیم برخاستند. آن‌ها مرگ را تحقیر کردند، در مقابل گلوله‌ها و شکنجه‌های مزدوران ایستادند و حماسه آفریدند. خدمت بزرگ جنبش در همین نخستین مرحله‌اش، درهم شکستن روحیه ترس و ناتوانی در مقابل قدرت نیروی سرکوب رژیم بود. پوشالی بودن این قدرت در برابر اراده و قدرت توده مردم، عیان و آشکار گردید. این خود نشان دهنده ژرفا و دامنه جنبشی‌ست که راه فراری برای رژیم جمهوری اسلامی باقی نخواهد گذاشت. کاری که این جنبش می‌بایستی در مرحله نخستین خود انجام دهد، با تمام ضعف‌هایش انجام داد. این مرحله سپری شد، یاد در حال سپری شدن است.

دامنه امواج جنبش که با وسعت راهپیمایی و تظاهرات میلیونی آغاز گردید، اکنون به راهپیمایی‌ها و تظاهرات چندین هزار نفره محدود شده است. اما این فقط نشانه پایان یک مرحله‌ی جنبشی دامنه‌دار، تجدید قوا و تعمق این جنبش در جذب و هضم تجارب خود و درس‌آموزی از این تجارب برای غلبه بر نقاط ضعف آن خواهد بود. پی‌آمد این مرحله، مرحله جدیدی در رشد و ارتقاء جنبش خواهد بود که با موجی پر قدرت تر از موج مبارزه توده‌ای در مرحله خست‌ین با تریک طبقاتی، شعارها و اشکال مبارزاتی جدید ظاهر خواهد شد. این مرحله هنگامی فرا می‌رسد که کارگران به عنوان یک طبقه، به عرصه مبارزه سیاسی روی آورند. تا وقتی که این مرحله فرا برسد، نمی‌توان و نباید در انتظار وقوع اعتراضات در ابعاد صدها هزار نفره و میلیونی بود. در این فاصله مبارزات در ابعادی کوچکتر و نا هم زمان و در اشکالی غیرمستقیم‌تر ادامه خواهد یافت، تا وقتی که موج دوم فرا برسد و بر موج جنبش توده‌ای مرحله نخست، سبقت بگیرد.

موج مبارزه مرحله نخست جنبش، تمام راه‌ها را برای فرا رسیدن مرحله دوم هموار کرده است.

## تشدید تضاد در بالا و تسریع فروپاشی نظام

رفسنجانی، که یکی از پرنفوذترین شخصیت‌های حکومتی ست، به صف شده، و بی آنکه توان سازماندهی حملات مستقیمی را داشته باشد و یا به چنین کاری دست بزند، برای کسب سهم و برای حفظ آخرین سنگرها، در برابر این یورش‌ها مقاومت می‌کند.

برآیند اینگونه اختلاف‌ها و درگیری‌های فزاینده تا کنون اما نه حکومتی یک دست و ایجاد آرامش در بالا، بلکه تشدید بیش از پیش اختلاف‌ها و درگیری‌ها و تعمیق شکاف‌ها و تشدید بحران حکومتی بوده است. تمامی سخنان و موضع‌گیری‌های جناح‌های حکومتی و سران آن‌ها، طی دوره اخیر، از چنین خصلت و خصوصیتی برخوردارند.

مناظره‌های تلویزیونی و انتخاباتی احمدی نژاد را می‌توان آغاز دوره جدید تشدید اختلافات و درگیری‌های جناح‌های حکومتی و بروز علنی آن دانست. مناظره‌های تلویزیونی، فرصتی بود تا باز دیگر احمدی نژاد، رفسنجانی را، این بار بسیار صریح‌تر و مشخص‌تر از گذشته مورد یورش قرار دهد. در مناظره‌های تلویزیونی، که صدا و سیمای خامنه‌ای آن را هدایت می‌کرد، اکبر هاشمی رفسنجانی، عملاً به بازنده اصلی کشمکش‌ها و اختلافات دوره تبلیغات انتخاباتی تبدیل گردید. رفسنجانی که این برخوردها و تداوم روش‌های موجود را به زیان کلیت نظام می‌دانست و در عین حال از سکوت تأییدآمیز خامنه‌ای، یار دیرین خود در برابر این تهاجمات، به شدت آزرده خاطر شده بود، به دیدار حضوری خامنه‌ای شتافت تا پیش از آنکه دیگر خیلی دیر شده باشد، سکوت خود را به نفع وی بشکند و با لاف‌ساله‌ها در بالا حل و فصل نماید. وقتی که از دیدار حضوری، نتیجه‌ای حاصل نشد و خامنه‌ای حاضر نشد به زیان احمدی نژاد زبان بگشاید آنگاه، رفسنجانی در نامه سرگشاده به خامنه‌ای مورخ ۱۹ خرداد، ضمن علنی کردن ناراضیاتی و دلگیری خویش، همان قصه را تکرار کرد و نوشت که "انتظار" او از رهبر این است که برای رفع "فتنه" سکوت خود را بشکند. اما خامنه‌ای به سکوت تأییدآمیز خود ادامه داد، وقتی هم که از سکوت در آمد، به سود احمدی نژاد و زیان رفسنجانی حرف زد. شاید رفسنجانی هنوز نمی‌دانست که جناح مسلط حکومتی و در رأس آن خامنه‌ای، به هیچ عنوان حاضر نیست هیچ سهمی از قدرت را بی هیچ نسبتی با جناح مقابل تقسیم کند، حال آنکه خامنه‌ای، تصمیم خود را در این زمینه و نیز برای حذف قطعی عناصر وابسته به جناح مقابل، از تمام نهادها و دستگاه حکومتی گرفته است و در اجرای تصمیم خود نیز بسیار جدی است. زمانی که خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد به صراحت از اختلافات خود با رفسنجانی صحبت کرد و به روشنی به نزدیک‌تر بودن نظرات خود به نظرات احمدی نژاد اشاره نمود، و برای چندمین بار مواضع حمایت آمیز خود از رئیس جمهور را تکرار نمود، بر نتایج انتخابات صحه گذاشت و از احمدی نژاد و ریاست جمهوری مجدد آن به حمایت برخاست، دیگر همه درها برای حل مسائل در بالا و در میان سران حکومتی، به روی رفسنجانی و جناحی که از پی او روان بود، بسته شد. اکنون این موضوع، بیش از پیش برای رفسنجانی و تمام دار و دسته اصلاح طلبان روشن شده بود که یا باید آنچه را که در برابر چشم آنان می‌گذشت می‌پذیرفتند و از

سهم خود می‌گشتند و به خواست جناح مسلط تمکین می‌کردند و یا در برابر آن دست به مقاومت می‌زدند و حیثاً به مقابله با آن می‌پرداختند. رفسنجانی اگر چه خود یک پای اصلی نظام بوده است و در ایجاد و ابقاء حکومت اسلامی نقش بسیار مهمی ایفا کرده است، اما با شناخت و خصوصیتی که از وی در دست هست، اهل مقابله مستقیم و رو در روی قاطع با رهبر نبود. رفسنجانی نمی‌توانست و نمی‌تواند، آزرده‌گی و ناراضیاتی خود را به نحوی انعکاس دهد که بحران را آفند تشدید کند که کل نظام را به خطر اندازد. همه بحث رفسنجانی و کل دنباله روندگان وی این بوده است که جناح مسلط حکومتی روش‌ها و سیاست‌هایی را در پیش گرفته که جمهوری اسلامی را با بحران روبرو ساخته است، بحرانی که کل نظام را به خطر افکنده است و اکنون به هر طریق که شده، باید این خطر را از روی سر نظام بر طرف ساخت! از اینرو برخورد و واکنش وی، باید در کمال احتیاط و ملاحظه می‌بود و تلاش رفسنجانی پس از نزدیک به چهار هفته سکوت - که این نیز نوعی اعتراض محسوب می‌شد- همین بود. اما سخنان رفسنجانی در نماز جمعه ۲۶ تیر، که از همه این خصوصیات برخوردار بود و در عین حال واکنش ظریف و سیاستمدارانه‌ای در برابر بی‌اعتنائی خامنه‌ای به اوضاع سیاسی و مواضع یک سویه وی بود، کافی بود تا آتش اختلاف و کشمکش‌هایی را که دیگر به هیچوجه و با هیچ درجه‌ای از ملاحظه، نمی‌شد آنها را مهار و کنترل نمود، بیش از پیش برافروخته شود. رفسنجانی در نماز جمعه، انتخابات ریاست جمهوری را، موجب بی‌اعتباری نظام دانست و مشروعیت حکومت اسلامی تحت رهبری خامنه‌ای پس از انتخابات را، البته به زبان آخوندی، به زیر سؤال برد و به دنبال آن نیز بر دید و بازبیدها و تحریکات خود در میان مراجع، فقها و همفکران خویش افزود. کوشش‌ها و حرف‌های رفسنجانی در مقام رئیس مجلس خبرگان، که در سال ۸۶ و به رغم مخالفت باند خامنه‌ای، به این مقام رسیده بود و پس از آن نیز چندین بار پیرامون ضرورت ایجاد "شورای رهبری" و نظارت مجلس خبرگان، اظهار نظر کرده بود، با واکنش بسیار تند محمد یزدی، عضوی فقهای شورای نگهبان و رئیس دفتر مجلس خبرگان روبرو گردید. یزدی سخنان نماز جمعه رفسنجانی را، خلاف توصیه‌ها و وقول و قرارهای قبلی و آن را ادامه تلاش‌هایی دانست که با حمایت انگلیس، قبل از انتخابات برای "ساقط کردن رهبری و واژگون کردن نظام" طرح ریزی شده است. سخنان تند یزدی، با سخنان خامنه‌ای در این زمینه تکمیل شد. خامنه‌ای، رفسنجانی را به نگفتن مسائلی که باید می‌گفت، یعنی تخطی از وظیفه، و نگفتن مسائلی که نباید می‌گفت، یعنی عمل کردن بر خلاف وظیفه متهم کرد. خامنه‌ای البته بی آنکه نامی از رفسنجانی برده باشد، وی را فرد "مفقور"ی خواند که جامعه را به سمت ناامنی سوق می‌دهد و سرانجام به وی چنین هشدار داد، "نخبگان مراقب باشند زیرا در امتحان عظیمی قرار گرفته‌اند و موفق نشدن در این امتحان، تنها مردود شدن نیست، بلکه موجب سقوط آنان خواهد شد." چند روز پس از این سخنان، خامنه‌ای در نطق دیگری تصریح نمود که برخی از "خواص" در این امتحان مردود شدند. به دنبال این موضوع، ما شاهد آن هستیم که نهادها و ارگان‌های حکومتی، یک به یک تابعیت خود را از

رهبری خامنه‌ای اعلام می‌کنند، حرف‌ها و مواضع وی را، فصل‌الخطاب می‌خوانند و تلاش فراوانی به کار می‌بندند تا پیکر زخم برداشته خامنه‌ای، رهبر حکومت دینی و اسلامی را، مرحم‌گذاری کنند و همزمان، یورش خود به جناح مقابل و در رأس آن رفسنجانی، که در امتحان مورد نظر خامنه‌ای رفته شده است، را تشدید می‌کنند. علاوه بر خامنه‌ای، روزنامه کیهان، یزدی، جنتی و برخی دیگر از سران و وابستگان جناح مسلط حکومتی، نه فقط بطور مداوم، جناح مقابل و رهبری آن رفسنجانی را پی در پی مورد حمله قرار می‌دهند، بلکه جدی‌تر از گذشته، پای در راه ساقط کردن آنان می‌گذارند.

محمد یزدی، از افراد مؤثر، صاحب نفوذ و خط دهنده جناح مسلط حکومتی، که با صراحت لهجه کم نظیری علیه رفسنجانی و دنباله روان وی صحبت می‌کند، در گفتگو با خبرنگار فارس، به تبع از رهبر خود، خامنه‌ای، تأکید می‌کند که جمهوری اسلامی در برابر اینگونه فشارها عقب نخواهد نشست. یزدی، خطاب به رفسنجانی که به گفته وی، از مخالفین نظام حمایت و دفاع می‌کند می‌گوید: "هر کس که بخواد در برابر نظام مقاومت کند در هم خواهد شکست!" یزدی با ذکر این موضوع که "زمانی که پیغمبر مشاهده کرد منافقانی می‌خواهند، به اسم مسجد، علیه مسلمانان حرکت کنند، دستور داد مسجد را تخریب کنند." و با اشاره به اینکه "اسلام را می‌خواهند با اسلام از بین ببرند" که مورد نظرش رفسنجانی و همفکران وی بود، به رفسنجانی و همراهان وی بطور تهدید آمیزی چنین هشدار داد که "پیغمبر فقط با محبت و دوستی، حکومت اسلامی را اداره نکرد، وقتی لازم بود برخورد قاطع و صریح داشت!" محمد یزدی، در واقعیت امر، به رفسنجانی که "منافقانه" اسلام را، وسیله مقابله با اسلام و حکومت اسلامی قرار داده است، هشدار داد که در صورت لزوم و چنانچه منافع حکومت اسلامی اقتضاء کند، به شیوه "پیغمبر"، قاطعانه بساط وی را بر خواهند چید، او و همراهانش را در هم خواهند شکست. جنتی عضو دیگر شورای نگهبان نیز در نماز جمعه ۹ مرداد، تقریباً همین حرف‌ها را تکرار کرد، رفسنجانی و بستگان وی را مورد تهاجم و تهدید قرار داد و بر ضرورت برخورد قاطع با این‌ها که موجب "اشوب" شده‌اند تأکید نمود.

در برابر این توپ باران یکریز و پی در پی جناح مسلط حکومتی، رفسنجانی که استحکامات محکمی نداشت، دوباره سکوت پیشه کرد و عزلت گزید، تا در وقت مناسبی دوباره، زبان بگشاید و بر آتش اختلافات و درگیری‌ها بنزین بپاشد.

رویدادهای بعدی مانند مراسم تحلیف و غیبت رفسنجانی و عناصر مهم این جناح، اگرچه معنای رودر روئی مستقیم را نمی‌داد، اما به معنی مقاومت این جناح، عدم تمکین آن و تداوم اختلاف و درگیری بود. با برپائی دادگاه‌های فرمایشی و اعتراف‌گیری از برخی عناصر درجه دوم وابسته به جناح موسوم به اصلاح طلب، این موضوع روشن‌تر شد که جناح مسلط حکومتی، اهل باج دهی و عقب نشینی نیست و تمام ابزارها و شرایط حذف قطعی و بیرون راندن رقبای از مدار حکومتی، و یا تمکین بی چون و چرای این جناح را فراهم ساخته است. جناح مسلط حکومتی اما نمی‌توانست و نمی‌تواند این‌ها را از سر راه خود کنار زند، دستگاه حکومتی را کاملاً یکدست کند، مگر آنکه تکلیف رهبران و سران این جناح و در رأس همه تکلیف در صفحه ۵

## در آستانه‌ی بیست و یکمین سالگرد کشتار تابستان ۶۷ خانواده‌های جان باختگان دهه‌ی ۶۰ تنها نخواهند ماند

باخته گان چشم به راه هستند. آن‌ها سلول‌های اوین را در انتظار این فریادها نشستند. اما امروز آن‌ها در خاوران هستند. تمام این سال‌ها در حالی که قلب‌های شان هنوز از عشق به آزادی و عدالت سوزان بود، در سکوت منتظر ماندند. این روزها در گورهای دسته جمعی خاوران شور و شوق عجیبی حاکم است. آن‌ها منتظر توده‌هایی هستند که پس از سال‌ها صدای فریادشان را شنیده‌اند. ما در این جا هستیم. در زیر این خاک سرد. این خاک را با خروش تان گرم کنید، داغ کنید، بگذارید بسوزد. تا در میان شعله‌های خود، کاخ ستم را به تلی از خاکستر مبدل سازد.

امسال خاوران آغوش اش را تنها برای مادران و پدران سالخورده، همسران پیرشده و فرزندان برومندش باز نمی‌کند، امسال این آغوش برای همگی باز شده است. مجازات عاملان جنایات دهه‌ی ۶۰ و سال‌های پیش از آن، عاملان قتل عام تابستان ۶۷ امروز خواسته‌ی توده‌هایی ست که به پا خاسته و خواهان مرگ و نابودی نظام مقدس هستند و

جنایاتی که با کشتار در کردستان، دادگاه‌های یک دقیقه‌ای و قتل عام روستاهایی چون قارنا آغاز گشت، با قتل عام در خوزستان و ترکمن صحرا ادامه یافت، توماج و بارانش ترور شدند، میرشکاری‌ها در خون نشستند و صدها هزاران جنایت و شناعت دیگر.

خاوران اکنون تنها گوشه‌ای از تهران نیست. خاوران امروز در قلب و اندیشه‌ی تمامی ما قرار دارد. اولین جمعه‌ی شهریور امسال تمام ایران به یاد خاوران به پا خاسته و به احترام جان باخته گانش به سکوت می‌ایستد. نه تنها ایران که امسال در سراسر جهان، ایرانیان آزادیخواه، سوسیالیست و برابری طلب، سکوت تحمیلی رژیم را با فریادهای شان خواهند شکست. امروز از جمله در خارج کشور، دیگر روزی نیست که در سالن‌های در بسته یاد سربداران دهه‌ی ۶۰ به ویژه تابستان ۶۷ را گرامی بداریم. امسال باید سرودخوانان و پای کوبان یاد تمامی جان باخته گان را در خیابان‌ها گرامی داشت. از توماج تا ناهید، از ناهید تا سلطانیپور، از سعید تا نسترن، از نسترن تا منیژه، از تشدید ۱۳ ساله تا ندای ۲۷ ساله.

بود، همیشه سعی کرد مهربانانه سکوت و انکار بر تابستان ۶۷ بنهد. به رغم آن که در سال ۶۰ با جار و جنجال جنایات خود را به تیزترین اول روزنامه‌ها تبدیل کرده بود، در تابستان ۶۷ سعی کرد در سکوت کامل دست به جنایت بزند. سکوتی که هم اکنون بیش از بیست سال از آن می‌گذرد. سکوت محافظه کاران، سکوت اصلاح طلبان، سکوت تمامیت حاکمیت اسلامی.

اما در تمامی این سال‌ها، خانواده‌های کشتارهای دهه‌ی ۶۰ از جمله تابستان ۶۷ عزیزان جان باخته شان را تنها نگذاشتند و این گونه بود که خاوران به نماد جنایت رژیم و مقاومت علیه آن تبدیل شد. هر سال در اولین جمعه‌ی شهریور ماه، خاوران از سوی خانواده‌ها گلباران شد. جمعه‌های خاوران همیشه دیدنی ست. خاوران سند زنده‌ی جنایات تمامیت رژیمی شد که انقلاب را دزدیده بود. سال‌ها مقاومت خانواده‌ها در زنده نگه داشتن خاوران خواب رژیم را آشفته کرد و هر سال تلاش کرد تا با تهدید و سرکوب یا مانع برگزاری مراسم شود و یا حداقل از حضور گسترده‌ی خانواده‌ها و جوانان جلوگیری کند. اما این تلاش رژیم نیز تا امروز ناکام ماند.

تا امروز. تا امروز که فریادها از هر سوی بلند است. تا امروز که بار دیگر توده‌های مردم، زنان و جوانان به دادخواهی برخاسته و هم چون سال‌های ۶۰ در خون خود غلتیدند. از ندا تا سهراب. از سهراب تا کیانوش از کیانوش تا محمد از محمد تا ترانه. نداها ترانه شدند تا سهراب و کیانوش و جعفر پرچم مبارزان شوند. ندا رفت با فریاد آمد. ترانه رفت با سرود آمد. سهراب به خون غلطید، سهراب‌ها برخاستند و این داستان امروز ایران است. سرزمینی سوخته از داغ و درفش اسلام که هنوز لاله‌های سرخ را در سینه‌ی گرم و خونین خود می‌پروراند.

امسال، سال دیگر نیست، هوای دیگر نیست. خروش و خشم توده‌ها با باد، تابستان ۶۷ را به هر کوی و برزن برده است. امروز روز دادخواهی مادران و پدران، همسران و فرزندان است که در تمام این سال‌ها محکوم به سکوت بودند. امروز روز فریاد آنان است که با فریاد توده‌ها در هم آمیخته است. امسال خاوران شور و شوق دیگری دارد. جان

در آستانه‌ی بیست و یکمین سالگرد کشتار ۶۷ و در حالی که بیش از سی سال از حاکمیت جمهوری منفور اسلامی می‌گذرد، ایران وارد مرحله‌ی نوینی از تاریخ خود گشته است.

کارگران، زحمتکشان، زنان و جوانان به پا خاسته، به چیزی کمتر از سرنگونی جمهوری اسلامی راضی نیستند. امروز در هر کوی و برزن، در کارخانه و ادارات صحبت از جنایات و کشتارهایی است که طی روزهای اخیر مزدوران وحشی رژیم مرتکب شده‌اند. جنایات آن قدر وسیع و شنیع بوده و هست که حتا سرکوب گران نیز از پذیرش آن ابا داشته و مسوولیت را - مانند بازداشتگاه کهریزک و کوی دانشگاه تهران - به گردن یکدیگر می‌اندازند. اما آیا همواره چنین بوده است؟

کمی به عقب برمی‌گردیم، به روزهای پس از خرداد سال ۶۰. به روزهایی که رژیم با هیاهوی فراوان اعلام می‌کرد صدها انسان را به عنوان ضد انقلاب - و در واقع عضویت و یا هواداری از سازمانهای کمونیست، چپ و دموکرات - در زندان‌ها به کام مرگ فرستاده و یا در خیابان‌ها و خانه‌ها ترور کرده است. آن روزهای سخت. آن روزهای فراموش نشدنی. در آن سال‌ها چه ها که با مردمان نکردند. از اعدام دختتر ۱۳ ساله مانند تشدید تا زنان باردار مانند آقاجانی تا اعدام نوجوانان، جوانان، زنان، کارگران و نویسندگان، شاعران و نویسندگانی هم چون سعید سلطانیپور و چه بسیار زنان و مردانی که تا سر حد مرگ شکنجه شدند تا نام و نشان هم رزمان خود را به دژخیمان دهند و چه دهان‌ها که بسته ماند. آن‌ها می‌دانستند که خشم فروخته در چشمان درخشان و دهان‌های قفل شده شان روزی به فریاد تبدیل خواهد شد. آن‌ها می‌دانستند که دژخیمان هر چند - صباخی - می‌توانند بر سر نیزه تکیه کنند، اما هرگز نخواهند توانست بر آن بنشینند. ظلم پایدار نمی‌ماند.

اما نقطه‌ی اوج این ددمنشی‌ها، اعدام‌های تابستان ۶۷ بود. اعدام هزاران زندانی سیاسی، هزاران انسان در کمتر از دو ماه سربدار شدند. با پایان‌حنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی رژیم و در حالی که کشتی‌های جنگی رژیم با شعارهای ایدئولوژیک آن هم چون "راه قدس از کربلا می‌گذرد" به گل نشسته بود، کشتار تابستان ۶۷ آغاز شد. هزاران زندانی سیاسی، تنها در پی پرسش و پاسخ‌های یک دقیقه‌ای سربدار شدند. حق داشتن وکیل که جای خود، آن‌ها حتا از "دادگاه" بودن آن "بی‌دادگاه‌ها" نیز خبردار نبودند. ویژگی تابستان ۶۷ این بود که هزاران زندانی سیاسی در حالی که سال‌های زندان خود را سپری می‌کردند تنها و تنها به جرم داشتن عقیده‌ای متفاوت به دار آویخته شدند. نه نشانی، نه خبری، نه دادگاهی، نه حکمی، همه را در گورهای دسته جمعی دست در دست یکدیگر به خاک سپردند.

تابستان ۶۷ ویژگی دیگری نیز داشت. رژیم ددمنش که در خلال آن سال‌ها از هیچ جنایتی آن هم از فرادی به قدرت رسیدن خود دریغ نکرده

### رژیم جمهوری اسلامی را باید

### با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام

### مسلحانه برانداخت

## بحران عمیق‌تر از آن ...

آسیب‌پذیری دشمن در زیر ضربات این موج مبارزه‌ی آشکار شده است. قدرت نیروی سرکوب، پوشالی بودن خود را نشان داده است. ترس از رویارویی با دشمن ستمگر و سرتا پا مسلح فرو ریخته است. توده‌های وسیع‌تری که تاکنون از زندگی سیاسی فعال برکنار بوده‌اند، در نتیجه این تحولات آرام آرام به عرصه زندگی سیاسی فعال روی می‌آورند. با شکست مجدد گروه‌های اصلاح طلب حکومتی و تشدید اقدامات سرکوبگرانه رژیم، تمام راه‌ها بر قانونگرایی و توهم پراکنی گروه‌های بورژوا - لیبرال و بورژوا - مذهبی که در رهبری برخی جنبش‌های اجتماعی نفوذ کرده بودند، بسته شد و در نتیجه، خصلت رادیکال این جنبش‌ها برجسته‌تر می‌شود. از آنجایی که رژیم هیچ راه‌حلی برای بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود ندارد و تنها با تکیه بر نیروی سرکوب و تشدید اختناق می‌خواهد با ناراضیاتی گسترده و مبارزات مردم علیه نظم موجود مقابله کند، تضاد میان توده مردم و رژیم حاکم بیش از پیش تشدید و بحران انقلابی ژرف‌تر خواهد شد. لذا فرا رسیدن موج گسترده‌تر و رادیکال‌تر جنبش توده‌ای در مرحله جدید، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

بنابر این، جمهوری اسلامی، در دوره دوم زمامداری احمدی‌نژاد، با امواج گسترده‌تری از اعتراضات و مبارزات توده‌ای روبه‌رو خواهد بود. اما این تنها یک جنبه و البته مهم‌ترین جنبه بحران عمومی و همه‌جانبه‌ای است که جمهوری اسلامی درگیر آن است. شکاف عمیق در درون طبقه حاکم که درگیری‌های حاد میان دو جناح جمهوری اسلامی در پی خیمه شب بازی انتخاباتی، بازتاب آشکار آن است و نیز اختلافات و کشمکش‌های درونی جناح مسلط که آن هم انعکاسی از بحران‌های لاینحل جمهوری اسلامی است، معضل دیگر جمهوری اسلامی است. با تشدید مبارزه توده‌ای و فراگیرتر شدن نیروهای جنبش در مرحله جدید، این بحران درونی هیئت حاکمه عمیق‌تر می‌گردد و فروپاشی آن تسریع می‌شود.

اما جمهوری اسلامی، تنها در داخل ایران با تشدید تضادها و بحران‌ها روبه‌رو نیست. در عرصه بین‌المللی و سیاست خارجی نیز با مجموعه‌ای از تضادها و بحران‌ها درگیر است که با ادامه بحران‌ها در داخل و تمدید دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، تشدید می‌شوند. جمهوری اسلامی نمی‌تواند تضادها و بحران‌های خارجی خود را لااقل تخفیف دهد، در حالی که با تضادها و بحران‌های داخلی حاد، به‌ویژه تضاد توده مردم با قدرت حاکم و تضادها و کشمکش‌های درون حکومتی روبه‌روست. پوشیده نیست که قدرت‌های درگیر با جمهوری اسلامی، نظیر آمریکا، اتحادیه اروپا و نیز قدرت‌های منطقه‌ای، هیچگاه تمایلی به بحرانی شدن جدی اوضاع سیاسی در ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی نداشته و ندارند. چرا که از عواقب این مسئله که می‌تواند به ایجاد بحران‌های وسیع در تمام منطقه خاورمیانه و برهم خوردن وضع موجود گردد، بیمناک‌اند. آن‌ها همواره تلاش کرده‌اند با دادن امتیازاتی به جمهوری اسلامی، مسائل مورد اختلاف خود را با این رژیم حل کنند.

## تشدید تضاد در بالا و تسریع فروپاشی نظام

حکومتی نیز، نشانه‌هایی از شکاف و اختلاف دیده می‌شود. با وجود هشدارها و نصیحتی که به‌ویژه از سوی جناح مغلوب به جناح مسلط حکومتی داده می‌شود بدین مضمون که با ادامه وضع موجود، همه جناح‌ها بازنده خواهند بود، اما این نصیحت و هشدارها به خرج جناح خامنه‌ای نمی‌رود و نمی‌تواند برود.

حکومت اسلامی، یک رژیم دیکتاتوری عریان است. این حکومت نه فقط نمی‌تواند از شکل عریان دیکتاتوری، اختناق، استبداد و سرکوب ذاتی آن گامی به عقب بگذارد، بلکه با کربست شدیدتر همین خصوصیات است که باید حکومت اسلامی را حفظ کند. اکنون یا باید همه جناح‌ها و خرده جناح‌ها از جناح مسلط و رهبر آن تابعیت و به آنچه رهبر می‌گوید عمل کنند و یا آن‌ها به رغم هرگونه خدمتی که به اسلام و حکومت کرده‌اند و هر درجه‌ای که در شکل‌گیری و ابقاء حکومت اسلامی نقش داشته‌اند، مخالف نظام، جاسوس انگلیس، حامی و همراه دشمن‌اند و باید نابود شوند. چنین است که حکومت اسلامی، برای بقاء خویش، حتی از قربانی کردن پایه‌گذاران خود نیز ابائی ندارد.

قربانی شدن خادمان و پایه‌گذاران نظام اما در شرایط کنونی، چیز دیگری جز تضعیف فاحش نظام و فراتراز آن، فروپاشی نظام نیست. سران نظام را اما راه‌گریزی از این سرنوشت نیست. فشار توده‌ها از پلین آنان را مثل درندگان وحشی به جان هم انداخته است، تا حد ناپودی یکدیگر را بچوند. کشتی حکومت اسلامی در دریای طوفان زده سرگردان و سکان کشتی از دست ناخدا رها شده است. هشدارهای دیر هنگام برخی از سرشناسان این کشتی، به غرق شدن در اعماق تاریک آب، تاکنون بی نتیجه مانده است. آب، از ترک‌های بزرگ کشتی، تا نیمه بالا آمده است. خیزش‌های خیابانی و اعتراضات رو به گسترش توده‌ای که چون امواج سهمگینی خود را بر بنه کشتی می‌کوبند، دیگر هیچ شانس برای نجات کشتی و سرشناسان آن باقی نگذاشته است.

رفسنجانی را یک‌سره کند. چنین است که بلافاصله بعد از معرکه دادگاه از پیش طراحی شده و اعتراضات ابطحی و عطربان‌فر، ده‌ها تن از عناصر وابسته به جناح مسلط حکومتی از فاش شدن خیانت موسوی، خاتمی و رفسنجانی سخن گفتند و موج دیگری از حمله و تهاجم عناصر و نهادهای وابسته به جناح خامنه‌ای، علیه رفسنجانی و همراهان وی به راه افتاد. جناح خامنه‌ای، در حالیکه جنگ روانی شدیدی را علیه رفسنجانی و همراهان وی آغاز کرد، از این طریق که دستگاه قضائی باید مراقب خروج غیر قانونی موسوی، خاتمی و دیگر کسانی که "اغتشاشات" اخیر را مدیریت کرده‌اند باشد، خواستار آن شد که دستگاه قضائی بی‌درنگ آن‌ها را بازداشت و محاکمه نماید. یک عضو مرکزی جامعه روحانیت مبارز، بعد از دادگاه اول گفت: "اکنون که دانه ریزها در دادگاه اعتراف کرده‌اند، باید سراغ دانه درشت‌ها و کسانی که دستور برپائی اغتشاشات را داده بودند، رفت". گفتنی است که در جلسه دوم دادگاه نیز، جاسوسی برای انگلستان، همانطور که زدی به رفسنجانی نسبت داده بود، به مجموعه اتهامات افزوده شد.

جناح خامنه‌ای اکنون بر مغلوب شدن و مردود شدن به شدت فشار می‌آورد. بر محاکمه خاتمی، موسوی و در مرحله بعدی، هاشمی رفسنجانی اصرار می‌ورزد. این جناح می‌رود که بخش دوم حرف‌های خامنه‌ای در مورد مردود شدن رفسنجانی عملی سازد و این، باز هم بر دامنه درگیری‌ها و کشمکش‌ها خواهد افزود.

اختلاف و کشمکش در حالی در بالا به اوج خود رسیده است که بحران انقلابی، مردم ستونک‌شده‌ای را که ۳۰ سال تحت شدیدترین فشارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حکومت اسلامی قرار داشته‌اند، به جلو صحنه رانده است.

این بحران و برآمدهای توده‌ای متأثر از آن، اختلاف و کشمکش در بالا را تشدید نموده است. حکومت اسلامی از هر سو شکاف برداشته و بالاترین مقامات حکومتی، یکدیگر را به چالش کشیده‌اند و پته هم را روی آب می‌ریزند. در درون جناح مسلط

اما جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت مذهبی، با دعای توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه پان‌اسلامیستی نتوانسته و نمی‌تواند، از سیاست‌ها و ادعاهای خود دست بردارد. لذا این قدرت‌ها تلاش کرده‌اند با حمایت از جناح اصلاح‌طلب و جریان‌های قانون‌گرا، یا آن‌ها را به قدرت مسلط تبدیل کنند و یا از وجود آن‌ها به عنوان وسیله‌ای در سیاست چماق و هویج علیه جناح حاکم استفاده نمایند. بنابر این تعجب آور نیست که در پی درگیری‌های حاد دو جناح بر سر انتخابات و نتایج آن، نخست از جناح موسوم به اصطلاح طلب، همه جانبه حمایت کردند، اما در یک چرخش سریع به جناح رقیب، چراغ سبز نشان دادند. رئیس جمهور انتصابی و قلابی را، رئیس جمهور قانونی مردم ایران معرفی کردند، نمایندگان سیاسی شان حتا در سطح سفیر در مراسم تحلیف شرکت کردند و خواستار گشودن باب مذاکره با احمدی‌نژاد برای حل مسائل مورد اختلاف گردیدند.

اما جمهوری اسلامی در مخصصه‌ای گرفتار است که برای حل معضلات و بحران‌های داخلی خود، ناگزیر است، تضادها و اختلافات را بالعکس

تشدید کند. نمونه روشن آن محاکمه برخی از کارمندان و تبعه فرانسه و انگلیس در نمایش تلویزیونی اخیر است، از آن رو که از آن حربه‌ای علیه توده مردم و اعتراضات آن‌ها بسازد و ادعا کند، جنبش انقلابی مردم ایران، ساخته و پرداخته قدرت‌های خارجی است. این چنین است که جمهوری اسلامی بر سر هر مسئله‌ای، راهی جز این ندارد که تضادها و بحران‌های عرصه سیاست خارجی خود را تشدید کند. لذا تمدید دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، به معنای تشدید تضادها، اختلافات و درگیری‌های عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز هست. از هر جهت و در هر عرصه‌ای که به مسئله نگاه شود، جمهوری اسلامی با انتصاب مجدد احمدی‌نژاد در پست ریاست جمهوری رژیم، با حادترین تضادها و عمیق‌ترین بحران‌ها روبه‌رو خواهد بود. لذا بعید است که تحت چنین شرایطی، جمهوری اسلامی بتواند، دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد را به پایان برساند.

## دادگاه نمایشی "اصلاح طلبان" حکومتی و اهداف جمهوری اسلامی

این گونه نمایشات مسخره برای مبارزان، انقلابیون کمونیست و مخالفان سیاسی نظام جمهوری اسلامی بودند. و این طنز تلخ و تراژدی غمناک تاریخ است. آنهایی که در دهه شصت، خود جزو حامیان و برپا کنندگان اینگونه نمایشات مسخره بودند، اکنون خود متهمان چنین نمایشات مشمنز کننده ای شده اند. همان هائی که نه تنها، در کشتار توده های مردم، انقلابیون کمونیست و دیگر نیروهای مبارز دست داشتند، همان هائی که کشتار و جنایات رژیم در دهه شصت را همچنان سند افتخار کارنامه مسئولیت های خود می شمارند. اکنون در وضعیتی اسفناک و ترحم برانگیز، خود متهمان این گونه دادگاه های فرمایشی و نمایش اعترافات تلویزیونی همان رژیم شده اند.

جمهوری اسلامی بدون سرکوب، بدون کشتار، بدون پایمال کردن حقوق مسلم کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان و توده های میلیونی مردم، حتا یک روز هم قادر به ادامه حیات نبوده و خواهد بود. لذا، برای این رژیم و دستگاه فاسد قضائی اش فرقی هم نمی کند، که اینگونه اعترافات تلویزیونی و دادگاه های نمایشی را برای مبارزین کمونیست و مخالفین سیاسی اش برپا کند، یا خدمتگزاران و متصدیان صدیق خود را جهت اعتراف در مقابل دوربین سیمای جمهوری اسلامی بنشانند.

اینکه متهمان "اصلاح طلب" این خیمه شب بازی که جمهوری اسلامی نام دادگاه را بر آن گذاشته، تحت شکنجه بر صندلی اعتراف نشسته باشند، یا به میل خود و بر اساس اعتقاد و باور همیشگی شان مبنی بر حقانیت نظام فاسد و مستبد جمهوری اسلامی عمل کرده اند، در اصل ماجرا و ماهیت جنایتکارانه برپائی این گونه دادگاه ها هیچ تغییری داده نخواهد شد.

مضافا اینکه، توده های مردم، علاوه بر اینکه با ماهیت کثیف این گونه دادگاه ها آشنا هستند، هیچ گونه توهمی نیز نسبت به متهمان "اصلاح طلب" این دادگاه نداشته و ندارند، تا انتظار مقاومت از آنها داشته باشند. و اساسا مقاومت برای چه و برای کدام هدف؟

مگر هدف "اصلاح طلبان" حکومتی، حفظ حاکمیت جمهوری اسلامی نیست؟ آیا از کسانی که تمام انرژی و نیروی خود را برای بقاء و استمرار این نظام به غایت ارتجاعی و سرکوبگر بکار گرفته و می گیرند، می توان انتظار مقاومت هم داشت؟ مگر همه مدعیان دفاع از جمهوری اسلامی، از جمله "اصلاح طلبان" و خود متهمان اصلاح طلب این دادگاه فرمایشی، تمام آمال و آرزویشان بازگشت به دوران "خط امام" و "حاکمیت اسلامی" خمینی نیست؟ خوب بفرمائید، این هم گوشه ای از دوران حاکمیت استبدادی خمینی.

مگر دوران خمینی، پر از اینگونه نمایشات مشمنز کننده نبود؟ مگر در دوران خمینی و حاکمیت بی چون و چرای همین "اصلاح طلبان"، گروه گروه مبارزین و انقلابیون شکنجه شده را در مقابل دوربین ها نمی نشانند؟ مگر در تابستان سال ۶۷، به دستور مستقیم همین "امام راحل"، هزاران زندانی محکوم، به یک باره در بیدادگاه های یک دقیقه ای جمهوری اسلامی قتل عام نشدند؟ این جناح به ظاهر "اصلاح طلب" امروز، در مقابل آنهمه کشتار و شکنجه زندانیان چه کردند؟ غیر از

این است که خود آنها همراه با جناح دیگر رژیم، عاملان مستقیم و غیر مستقیم سرکوب، کشتار و مجری فرمان صدور مجوز شکنجه زندانیان از طرف خمینی بودند. ، طبیعتا نه تنها در آن دوران، فکر سرنوشت غم انگیز امروزشان نبودند، بلکه مسلما در همین شرایط هم، لحظه ای فکر نمی کردند، که در مقابل دوربین این سیستم وحشیانه شکنجه، کشتار و تواب ساز قرار بگیرند. سیستم شکنجه و کشتاری که خود از جمله، بنیان گذاران و مروجین صدیق آن بودید.

افراد و عناصری که در دوران سرکوب و جنایات خمینی، جزء مسئولان طراز اول این نظام بودند، در مقابل برگزاری این دادگاه های نمایشی، و اعتراف شکنجه شدگان، چنان "منقلب" شده اند که گویا اولین بار است با چنین صحنه های ضد انسانی و مشمنز کننده روبرو شده اند؟ شاید می خواهند و انمود کنند که حتا روح شان نیز از اعمال شکنجه های مرگبار و برپائی اینگونه اعترافات تلویزیونی در دوران سی ساله حاکمیت نظام جمهوری اسلامی بی خیر بوده است.

برای پی بردن به ماهیت کثیف و شکنجه گرانه کل سیستم جمهوری اسلامی، از خمینی رهبری جنایتکار آن گرفته تا خامنه ای، از وزارت اطلاعات تا دستگاه فاسد قضائی و دادستانی کل رژیم که در سی سال گذشته، اینگونه دادگاه های نمایشی و اعترافات تلویزیونی را سازماندهی کرده و می کنند، هیچ سندی گویا تر از واکنش صانعی دادستان کل پیشین جمهوری اسلامی نیست.

واکنش صانعی، نسبت به ماهیت شکنجه و برپائی اینگونه دادگاه های فرمایشی، از آنجا که خود ش در دوران سرکوبگری خمینی دادستان کل جمهوری اسلامی بوده، و از این منظر، به تمام زوایای سرکوبگری و سیستم شکنجه جمهوری اسلامی واقف بوده و هست، نه تنها، بیانگر سندر سوانی کل حاکمیت جمهوری اسلامی است، بلکه، افشاگر ماهیت سرکوبگرانه و فریبکارانه خود صانعی نیز می باشد.

صانعی طی صدور یک بیانیه، ضمن افشای ماهیت اینگونه دادگاه های نمایشی رژیم و بی اعتبار دانستن آن گفته است: ظلم و تعدی تا آنجا پیش رفت که شاهد دادگاه کسانی شدیم که خود در تمام حوادث پس از انقلاب و دوشادوش تمام مسئولان، حضوری فعال و چشمگیر داشتند. نه تنها به مردم، بلکه به نخبگان آنان و کسانی که عمر و جوانی خویش را وقف خدمت به اسلام، انقلاب و جمهوری اسلامی نموده اند نیز رحم نکردند و آنها را با انواع فشارهای روحی و روانی و ننگه داشتن طولانی مدت در سلول های انفرادی و قطع ارتباط با خارج از سلول و بی خبر نگه داشتن از همه مسائل روبرو ساختند. اما آن نکته ای که باید به آن توجه کرد، صحت این اعترافات نیست، مسئله ای که بی ارزش بودن آن برهمگان روشن است، آن هم، تنها به این دلیل که [این اعترافات] در زندان گرفته شده و حسب فرموده امیر المؤمنین (علیه السلام) اقرار در زندان و حبس، اعتبار نداشته و ندارد."

عجبا! اقرار در زندان و در زیر شکنجه، بی ارزش و فاقد اعتبار است!! چه جملات زیبایی!! انگار این آقای صانعی از کره مریخ به زمین آمده است. و تازه نسبت به اینگونه جنایات رژیم و شکنجه های

بازجویان حیوان صفت جمهوری اسلامی آگاهی یافته است.

انگار نه انگار خود، از جمله یاران "صدیق" خمینی و دادستان کل جمهوری اسلامی در سال های نخست دهه شصت بوده است. مسلما این دادستان کل رژیم تازه به مدرسه و حوزه نرفته است. بدون شک، در دورانی که مسئولیت دادستانی کل رژیم را داشت، و در راس آن مسئولیت کلیدی، شکنجه، کشتار و سرکوب های جمهوری اسلامی را هدایت می کرد، این جملات و احادیث را نیز خوانده بود. اگر اعتراف در زیر شکنجه "بی ارزش" است، که یقینا این چنین است، چگونه خود وی در مقام دادستانی کل رژیم، با استناد به پرونده سازی های شکنجه گران دستگاه اطلاعاتی و با تکیه به همین اعترافات "بی ارزش"، هزاران زندانی را با کیفر خواست اشد مجازات به جوخه های مرگ سپرد و علیه ده ها هزار زندانی شکنجه شده کیفر خواست حبس های طولانی صادر کرد.

ظاهرا، دادستان کل نظام جمهوری اسلامی در دوران خمینی، که اکنون خود را به فراموشی و نفهمی زده است، گویا انتظار دارد که انقلابیون و توده های تحت ستم جامعه نیز دوران شکنجه، کشتار، انفرادی های بلند مدت زندانیان سیاسی را که بعضا بیش از دوسال هم طول می کشید، فراموش کنند. و با اعترافات تلویزیونی شکنجه شدگان واقعی و محاکمات چند دقیقه ای دوران حاکمیت خمینی را که صد بار فرمایشی تر از دادگاه های کنونی جمهوری اسلامی بود، از یاد ببرند. دورانی که خود صانعی با مسئولیت دادستانی کل جمهوری اسلامی، در نهادینه کردن سیستم شکنجه، انفرادی های بلند مدت، اعتراف گیری و برپائی اینگونه دادگاه های فرمایشی، نقش به سزائی داشته است. بیانیه صانعی، در واقع جنایات و تبه کاری های درونی و بسته نظام جمهوری اسلامی را عیان کرده است.

نمایش این دادگاه، فقط جلوه کوچکی از انبوه نمایشات اعترافات این چنینی شکنجه شدگان واقعی در سال های نخست دهه شصت و دوران اقتدار خمینی بود. همه آنهایی که خود جزء مسئولان جمهوری اسلامی در دوران سرکوب خمینی بودند و این روزه ها، با صدور اعلامیه و سخنرانی های خود ماهیت کثیف و فرمایشی این گونه دادگاه ها را افشا می کنند، نمایش تلویزیونی و اعترافات متهمان شکنجه شده گان را "غیر قانونی"، "غیر اخلاقی" و "غیر شرعی" می دانند، ای کاش، شهامت آن را داشتند که قبل از صدور اعلامیه هایشان، لحظه ای در مقابل آینه قرار می گرفتند.

آیا غیر از این است که همه این افراد در مقام دادستان کل، قاضی القضاات، رئیس دیوان عالی کشور، رئیس مجلس، نخست وزیر، رئیس جمهور و دیگر پست های کلیدی این رژیم ایفای نقش می کردند، جزو نفرات طراز اول جمهوری اسلامی و یاران مخلص خمینی بودند؟

همان هائی که به عنوان "یاران صدیق" خمینی، در دهه شصت، سیستم شکنجه، اعتراف گیری و اینگونه دادگاه های نمایشی را پایه ریزی کردند، محاکمات و اعترافات این چنینی زندانیان کمونیست، مبارز و انقلابیون در بند را، همچنان جزء افتخارات خود و نظام می دانند، اعترافات تلویزیونی شکنجه شدگان را به حساب "حقانیت نظام اسلامی" گذاشتند، رفتار بازجویان کثیف و آدم کش جمهوری اسلامی را که با تجاوزات و شکنجه های مرگبار خود، زندانیان را به توبه و اعتراف وادار می

## خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

رتاریخ ۸ مرداد ۸۸، سازمان، اطلاعاتی ای با عنوان "یورش وحشیانه نیرو های عراقی به فرارگاه اشرف را محکوم می کنیم"

در این اطلاعیه آمده است "بعد از ظهر روز سه شنبه ششم مرداد، صدها تن از نیروهای ارتش و پلیس عراق، به دستور نوری المالکی، نخست وزیر این کشور، پایگاه اشرف، محل استقرار اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق در عراق را، وحشیانه مورد حمله قرار دادند.

اطلاعیه سپس با اشاره به بخریب درب ورودی پایگاه مجاهدین توسط نیروهای عراقی و ضرب و شتم ساکنین آن می نویسد "در اثر اقدامات وحشیانه نیروهای سرکوبگر عراقی، بیش از سیصد تن از مجاهدین زخمی شده اند که حل بیست تن از آنان وخیم اعلام شده است. ده ها تن دیگر نیز توسط نیروهای عراقی دستگیر شده اند. بر طبق اطلاعاتی ای که روز گذشته توسط دبیرخانه شورای ملی مقاومت انتشار یافته است، هفت نفر از مجاهدین در اثر تیر اندازی نیروهای مشترک عراقی، کشته شده اند."

در ادامه اطلاعیه، اقدامات جنایتکارانه دولت عراق محکوم شده و سپس چنین گفته شده است "اکنون سرنوشت هزاران انسان ساکن اردوگاه اشرف نامعلوم است. سازمان ها و نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر، وظیفه دارند هر چه زودتر به این مسأله رسیدگی نمایند. مسأله مجاهدین و پایگاه آنان در عراق، به نحوی باید حل شود که مجاهدین از حق انتخاب محل زندگی و از حق پناهنده شدن برخوردار باشند و جان و زندگی یکایک آن ها، باید تضمین شود.

ده ها تن از مجاهدین توسط نیروهای عراقی دستگیر و به محل نامعلومی منتقل شده اند. بریده بستن های میان نولتهای ارتجاعی ایران و عراق، خطر استرداد آنان به جمهوری اسلامی وجود دارد! سازمان فدائیان (اقلیت) خواستار آن است که تمام دستگیر شدگان، بدون هیچگونه قید و شرطی فوراً آزاد شوند."

از صفحه ۶

## دادگاه نمایشی "اصلاح طلبان" ...

کردند، به عنوان "الطاف اسلامی" و "قدرت استدلال سربازان گمنام امام زمان" به خورد مردم دادند، و اکنون خود، گرفتار همان جنایات و توحشی شده اند که پیش از این، علیه تمام مخالفین جمهوری اسلامی به کار گرفتند و شکنجه و کشتار را در درون نظام و جامعه نهادینه کردند.

و اکنون مبارزات گسترده جوانان و فوران خشم فروخته سی ساله توده ها، چنان نظام جمهوری اسلامی را به چالش گرفته است که هر کدام از مسئولان سابق و کنونی این نظام آدمکش، برای نجات خود و نظم ارتجاعی اسلامی شان، دیگر رهبران و مسئولان رژیم را به سرکوب، کشتار مردم و شکنجه مرگبار زندانیان متهم می سازند. این هنوز آغاز راه است. خشم فروخته توده های میلیونی تازه سر باز کرده است. بگذار جنایتکاران یکدیگر را افشا کنند. روز رسیدگی به جنایات همه آنها به زودی فرا خواهد رسید.

## هدف کودتای نظامیان هندوراس چه بود؟

اندکی پیش از ساعت ۶ بامداد روز یکشنبه ۲۸ ژوئن (۷ تیر) نظامیان هندوراس وارد کاخ ریاست جمهوری شدند و زلایا (Zelaya) رئیس جمهور این کشور را دستگیر و به کورستاریکا تبعید کردند. نیروهای نظامی هندوراس که فرماندهانشان در آمریکا تعلیم دیده اند در نقاط مختلف تگوسیگالپا، پایتخت این کشور آمریکای مرکزی مستقر شدند. نظامیان سپس برنامه های رادیویی و تلویزیونی و سرانجام حتا برق سراسری را قطع کردند. در ساعت ۱۴ همین روز مجلس ملی هندوراس تشکیل جلسه داد و ادعا کرد که زلایا استعفاء داده است! این مجلس سپس میکلتی Micheletti را به ریاست جمهوری هندوراس منصوب کرد. اکنون بیش از یک ماه از این کودتا در هندوراس می گذرد. ده ها تظاهرات و اعتصاب علیه کودتاگران صورت گرفته است، اما دولت کودتا همچنان پابرجاست و بحران سیاسی مدام عمیق تر شده است. تشکلی به نام "جبهه ملی مقاومت علیه کودتا" که عمدتاً شامل اتحادیه های کارگری، کشاورزی و معلمان می باشد، شکل گرفته است.

زلایا و میکلتی هر دو عضو حزب لیبرال هستند، اما در پی تغییراتی که زلایا در سیاست های خود داد، دو دستگی در این حزب به وجود آمد و اکنون دومی به زور یک کودتای نظامی جایگزین اولی گردیده است. زلایا که در نوامبر ۲۰۰۵ به ریاست جمهوری هندوراس رسید، قصد داشت روز ۲۸ ژوئن یک همه پرسی برگزار کند که نظامیان پیش دستی کردند و او را با کودتا بر کنار نمودند! پرسشی که قرار بود در این همه پرسی مطرح شود این بود: آیا موافقتی که در طی انتخابات عمومی نوامبر ۲۰۰۹، یک صندوق چهارم هم گذاشته شود تا تشکیل یک مجلس مؤسسان در دستور کار قرار گیرد؟ در نوامبر آینده قرار بود انتخابات ریاست جمهوری، مجلس ملی و شهرداری ها برگزار شوند و صندوق چهارمی که زلایا مطرح کرد در رابطه با فراخوان احتمالی یک مجلس مؤسسان برای ایجاد تغییراتی در قانون اساسی بود. کودتاگران و برخی رسانه های بین المللی بزرگ ادعا کردند که زلایا قصد داشت تا با صندوق چهارم دوره ریاست جمهوری را نامحدود کند. این البته یک دورغ محض بود، چرا که برای نامحدود کردن دوره ی ریاست جمهوری می بایستی نخست مجلس مؤسسان تشکیل گردد تا با تغییر قانون اساسی چنین امکانی فراهم آید.

"صندوق چهارم" و ادعای نامحدود کردن دوره ی ریاست جمهوری در واقع بهانه ای بود تا کودتای نظامی توجیه گردد. واقعیت، همان تغییراتی است که زلایا در سیاست های خود داد. یکی از این تغییرات این بود که دولت زلایا در ماه اوت ۲۰۰۸ به ALBA یا آلترناتیو بولیواری برای کشورهای آمریکایی پیوست. در این پیمان اقتصادی - اجتماعی که در آوریل ۲۰۰۵ پدید آمد، کوبا، ونزوئلا، نیکاراگوا، بولیوی و جمهوری دومینیکن حضور دارند. این پیمان در واقع در برابر پیمان دیگری به وجود آمد که

امپریالیسم آمریکا راه اندازیش کرد و "منطقه ی تبادل آزاد کشورهای آمریکایی" نام دارد. به جز پیوستن به ALBA، زلایا در ماه مه ۲۰۰۸ خواستار آن شد که پایگاه نظامی Soto Cano که در ۹۷ کیلومتری پایتخت هندوراس قرار دارد، به یک فرودگاه برای پروازهای تجاری تبدیل شود. این پایگاه را آمریکا در سال ۱۹۸۱ در هندوراس تأسیس کرد. دولت آمریکا در آن زمان این پایگاه نظامی را در اختیار "کنترا" گذاشت تا علیه دولت ساندینیستی نیکاراگوا اقدامات تروریستی خود را به پیش برد. با توجه به این که در برخی از کشورهای آمریکای لاتین همچون نیکاراگوه، بولیوی، اکوادور و غیره دولت های ظاهراً چپگرا روی کار آمده اند و ایالات متحده آمریکا به طرز محسوسی نفوذ خود را در این کشورها از دست داده است، حفظ پایگاه نظامی Soto Cano از اهمیت فراوانی برخوردار است.

یک نشریه به نام El Libertador تصاویر و اسامی ۴۸ تن از کسانی را که در کودتا اخیر هندوراس نقش داشته اند منتشر نموده است. اکثر آنان از اعضای APROH یا "اتحاد برای پیشرفت هندوراس" بوده اند. به رغم نامی که این تشکل داشت، اعضای آن که بیش تر جزو کارفرمایان هندوراسی بودند، هدف اصلی خود را مبارزه علیه کمونیسم قرار داده بودند. کودتاگران تا روز ۲۰ ژوئیه بیش از ۴ نفر را به قتل رساندند و قریب به ۱۲۰۰ تن را دستگیر کردند. یکی دیگر از اشخاصی که در کودتا نقش داشته و اکنون وزیر مشاور میکلتی شده است، خویا اماتودولا نام دارد. وی در دهه ی ۸۰ میلادی جزو رؤسای اصلی سرویس اطلاعاتی موسوم به ۳۶ - ۳ بود. وظیفه ی این سرویس اطلاعاتی بازداشت و سر به نیست کردن مخالفان سیاسی بود و یکی از جوخه های مرگش Lince y Cobra نام داشت. این فرد مسئول دستگیری و شکنجه ی ۶ دانشجو در ماه آوریل ۱۹۸۲ است. هنوز هم کسی نمی داند که چه بلایی بر سر چهار تن از آنان آمده است.

پس از کودتای اخیر در هندوراس، اقداماتی از سوی کشورهای همسایه برای حل بحران صورت گرفت که تاکنون نتیجه بخش نبوده است. جبهه ملی مقاومت علیه کودتا همچنان به فعالیت های خود ادامه می دهد و اعلام کرده است که مطالباتش در سه بخش پایه ای قرار دارد: اولاً بازگشت به نظم قانون اساسی، ثانیاً بازگشت زلایا به ریاست جمهوری و ثالثاً فراخوانی یک مجلس مؤسسان.

هر چند کشورهای عضو سازمان ملل متحد، کودتا در هندوراس را محکوم نمودند و قدرت های بزرگ همچون اتحادیه اروپا و آمریکا گفته اند که زلایا رئیس جمهور قانونی هندوراس است، اما پافشاری دولت کودتا برای ماندن بر رأس قدرت و محکومیت لفظی همین قدرت های بزرگ، نشانگر آن است که بیش تر این محکوم کردن ها نمایشی ست و هدف واقعی کودتاگران نگهداری هندوراس در منطقه ی تحت نفوذ آمریکا، چه از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی است.

زنده باد سوسیالیسم

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K . A . R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany آلمان

I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark دانمارک

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland سوئیس

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland هلند

K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A  
6932641 Postbank  
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR**

Organization Of Fedaian (Minority)  
No 555 August 2009

## دادگاه نمایشی "اصلاح طلبان" حکومتی و اهداف جمهوری اسلامی

قدرت حاکمه را تشدید نمود. برپایی دادگاه نمایشی بیش از صد تن از دستگیر شدگان اعتراضات اخیر و نمایش اعترافات تلویزیونی تعدادی از رهبران "اصلاح طلب" حکومتی، مستثنا از اینکه خامنه ای، وزارت اطلاعات، دستگاه قضایی و دولت احمدی نژاد چه انگیزه ای از برپایی آن داشته باشند، پیش از آنکه محاکمه تعدادی از مردم و سران به اصطلاح جناح اصلاح طلب رژیم باشد، سند رسوائی جنایات بی حد جمهوری اسلامی، افشای ماهیت کثیف وزارت اطلاعات و دستگاه به ظاهر قضائی رژیم بود.

برپایی اینگونه دادگاه‌های فرمایشی و نمایش اعترافات تلویزیونی زندانیان شکنجه شده در جمهوری اسلامی، نه اولین بار است که اتفاق افتاده و نه آخرین آن نیز خواهد بود. تکرار اینگونه شواهد تلویزیونی، ریشه در ماهیت ارتجاعی، سرکوبگرانه و مردم فریبی کل نظام جمهوری اسلامی داشته و دارد. و طبیعتاً تا زمانی که این نظام قرون وسطائی بتواند سلطه سرکوبگرانه خود را بر توده های مردم اعمال کند، این دور باطل همچنان تکرار خواهد شد. چنانکه آن تعداد از رهبران "اصلاح طلب" رژیم که در دادگاه نمایشی و اعترافات تلویزیونی روز شنبه دهم مرداد، بر صندلی اتهام نشسته بودند، خود، در سال های نخست دهه شصت، از جمله برپاکنندگان و حامیان

در صفحه ۶

انقلابی توده های مردم، در طول همین دوماه گذشته در بیرون و درون زندان های جمهوری اسلامی رخ داده است.

پخش اخبار اعدام های گسترده، سرکوب و وحشیانه مردم و کشته شدن تعداد زیادی از جوانان معترض، که در زندان ها و در زیر شکنجه به قتل رسیده اند، نه فقط در درون جامعه، بلکه در سطح بین المللی نیز بازتاب وسیع داشته است. بازتاب گسترده این جنایات، که این روزها، افکار عمومی جهان را نیز شدیداً تحت تاثیر قرار داده است، رژیم جنایتکار حاکم بر ایران را در وضعیت دفاعی سرگیجه آوری قرار داده است.

لذا، به همان اندازه که هدف نمایش اول این دادگاه، بهره برداری سیاسی و نشان دادن تثبیت موقعیت احمدی نژاد در هنگام مراسم تنفیذ بود، برگزاری نمایش دوم را باید کوشش خامنه ای و وزارت اطلاعات در جهت منحرف کردن افکار عمومی توده های معترض جامعه و نیروهای مترقی جهان، نسبت به جنایات فجیع رژیم جمهوری اسلامی به حساب آورد.

اما، آنچه در عمل شاهد آن بودیم و انتظارش هم می رفت، صحنه سازی اینگونه نمایشات مسخره، نه تنها کمکی به وضعیت بحرانی جمهوری اسلامی و دولت احمدی نژاد نکرد، بلکه برپایی این دادگاه ها، علاوه بر افشای هر چه بیشتر ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی، اختلافات درونی جناح های



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی [www.radioshora.org](http://www.radioshora.org)

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی